

بررسی و نقد بدعت از دیدگاه ابن قیم جوزیه

ام البنین ذات نیکی^۱، زهرا جهانی^۲

^۱ کارشناس ارشد فلسفه گرایش کلام اسلامی، دانشگاه زاهدان، ایران.

^۲ کارشناس ارشد فلسفه گرایش کلام اسلامی، دانشگاه زاهدان، ایران.

نام نویسنده مسئول:

ام البنین ذات نیکی

چکیده

یکی از آفات و آسیب‌های مهمی که جریان‌های فکری و فرهنگی به ویژه ادیان و شریعت‌های الهی را در طول تاریخ با مشکلات روبرو ساخته بدعت و جریان‌های بدعت‌گذار بوده است. بدعت در دین موجب ظهور یک سلسله مسائل جدید به نام مذهب می‌گردد. در باورهای مردم ایجاد تردید نموده فرقه‌ها، و جریان‌های باطل پدیدار شده، سبب ناکارآمدی و گریز از دین می‌گردد. اسلام به ویژه مکتب آسمانی اهل بیت همواره در طول تاریخ با بدعت و بدعت‌گذاری مواجه بوده است. ابن قیم جوزیه از جمله عالمان سلفی‌گرا و بنیان‌گذار اندیشه‌های تکفیری است که بعد از استادش ابن تیمیه حرانی، به تکفیر دیگر مسلمانان در اندیشه و نظر و عمل پرداخته است و حکم به مشرک و کافر بودن و اباحه خون و مال و عرض آنها داده است. بنابراین هدف از انجام این پژوهش بررسی و نقد بدعت از دیدگاه ابن قیم بوده است. روش تحقیق توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای و مقالات معتبر علمی پژوهشی بوده است. بررسی یافته‌های تحقیق نشان داد، ابن قیم جوزیه یکی از مفتیان و بنیان‌گذاران اندیشه‌های تکفیری و تبدیعی و تشریکی است که هم در پیدایش افکار تکفیری و هم در ترویج آنها نقش بسزایی داشته است.

واژگان کلیدی: بدعت، ابن قیم جوزیه، وهابیان، اندیشه‌های تبدیعی.

مقدمه

بدعت به عنوان یک عامل مخرب ایمان، مهم‌ترین مسئله دینی و اصلی‌ترین آسیب می‌باشد. لذا بررسی این موضوع اهمیت زیادی دارد. اگر امت اسلامی دچار بدعت‌ها شود، امکان ندارد که یکپارچه و یکسو شود و صفی منظم را تشکیل دهد، لذا ردّ بدعت و مبارزه با آن، ارکان اساسی دین را برای ما سالم و دست‌نخورده نگه می‌دارد. بدعت در اصطلاح چندان تفاوتی با معنی لغوی آن ندارد که عبارت است از «انقطاع و بریدگی و ایجاد چیزی بدون نمونه پیشین» (ر.ک؛ ابن‌فارس، ۱۳۷۱ق. ج ۱: ۲۰۹؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق. ج ۲: ۵۴ و طریحی، ۱۳۷۵، ج ۴: ۲۹۹)، جز اینکه معنی لغوی این واژه گستردگی بیشتری دارد و معنی اصطلاحی آن مخصوص دین و شریعت است. بدعت در مذهب، وارد کردن سخنی است که گوینده و عمل‌کننده‌اش بر روش و سیره صاحب شریعت، کتاب، سنت و نیز بر طبق اصول محکم و استوار و نمونه‌های به خیر و صلاح دین نباشد (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق. ج ۱: ۱۱۱). در حدیث نبوی آمده است: «مَنْ أَحَدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ» (عسقلانی، بی‌تا، ج ۱۳: ۲۵۳). بنابراین، علامه مجلسی بدعت را چیزی دانسته است که پس از رسول خدا(ص) در شرع پدید آید و در آن، دلیل ویژه‌ای نباشد و یا مشمول ادله عام نگردد یا از آن، به صورت خاص یا عام، نهی شده باشد. پس چیزی که زیرمجموعه ادله عام قرار گیرد، بدعت نیست؛ مانند ساختن مدارس؛ زیرا داخل در عنوان عمومات «ایواء المؤمنین: سرپناه دادن به مؤمنان و کمک به آن‌ها» است و نیز نگارش برخی از کتب علمی که تأثیری در علوم دینی دارند و یا استفاده از لباس‌های نو و غذاهای نو پدیده‌ای است که در زمان رسول خدا(ص) نبود و بدعت شرعی نیست؛ زیرا همگی داخل در عمومات حلت است (ر.ک؛ مجلسی، بی‌تا، ج ۷۴: ۲۰۲-۲۰۳). پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: «أَمَّا بَعْدُ فَأَنْ خَيْرَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ وَ خَيْرَ الْهُدَى هُدَى مُحَمَّدٍ(ص) وَ شَرَّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا وَ كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ» (التنوی اللمشقی، ۱۴۱۱ق. ج ۱: ۱۴۲). بنابراین، سید مرتضی می‌گوید: «بدعت عبارت است از زیاد کردن یا کم کردن از دین، با انتساب آن به دین» (الشریف المرتضی، ۱۴۰۵ق. ج ۳: ۸۳). پس با توجه به تعریف‌های یاد شده، بدعت حکمی است که به دین افزوده و یا از آن کاسته شود، بدون اینکه مستندی از کتاب یا سنت داشته باشد. بنابراین، هرگاه قول یا فعلی که سابقه نداشته است، با استناد به دلیلی از کتاب یا سنت اظهار گردد، بدعت نخواهد بود.

بدعت در لغت و اصطلاح

بدعت، در لغت به معنای چیزی است که نمونه پیشین نداشته باشد (رجوع کنید به ابن‌فارس؛ ابن‌منظور؛ مرتضی زبیدی؛ صفی پوری؛ معلوف، ذیل «ب د ع»). در قرآن، «بدیع» (بقره: ۱۱۷؛ انعام: ۱۰۱) به معنای مُبدع برای خدا و «بِدْعًا» (احقاف: ۹) درباره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به مناسبت بی سابقه نبودن رسالت آن حضرت، به کار رفته است. همچنین «بِدْعَتِهَا» (حدید: ۲۷) در معنای روشی در امر دین که پیروان دین از پیش خود و بی استناد به شریعت بنیاد نهاده باشند آمده است (طباطبائی، ج ۱۹، ص ۱۷۳). در تعبیرات شرعی، «بدعت» در مقابل «سنت» (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۲۰۴) آمده و در موارد بسیار این هر دو در عبارتی جمع شده اند (مجلسی، ج ۲، ص ۲۶۱ و بعد؛ ترمذی، ج ۵، ص ۴۵؛ ابن‌ماجه، ج ۱، ص ۷۶؛ دارمی، ج ۱، ص ۴۵). بنابه روایتی، سنت اموری است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پایه‌گذاری کرد و بدعت به اموری گفته می‌شود که بعد از آن حضرت پدید آمد (مجلسی، ج ۲، ص ۲۶۶، به نقل از معانی الاخبار). در جای دیگر، بدعت، نمونه‌ای از سنت سیئه در برابر سنت حسنه معرفی شده است (همان، ج ۷۴، ص ۱۰۴). از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده است که فرمود: بدترین چیزها آنهایی است که ادر دین [احداث می‌شود؛ این گونه امور بدعت است و هر بدعتی گمراهی است (ابن‌ماجه، ج ۱، ص ۱۶). بنابر نقل امام صادق علیه‌السلام، سخن رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مسبوق به این توضیح بوده است که ارزشمندترین رهنمودها در کلام خدا و سنت نبوی ارائه شده است (مجلسی، ج ۲، ص ۲۶۳)، که نشان می‌دهد هر نوآوری به نام دین، بی آنکه در قرآن و سنت نبوی سابقه داشته باشد، نکوهش شده است. روایت منقول از عایشه، در این زمینه صریحتر است. وی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت می‌کند که فرمود: «هر کس در این امر ما [یعنی دین] چیز جدیدی که جزو آن نیست احداث کند آن چیز پذیرفته نخواهد شد (مسلم بن حجاج، ج ۲، ص ۱۳۴۳؛ ابن‌حنبل، ج ۶، ص ۲۷۰).

مجلسی (ج ۲، ص ۲۶۴، ج ۷۱، ص ۲۰۳-۲۰۲) در تعریف بدعت می‌گوید: آنچه بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به عنوان عقیده یا عمل دینی ارایه گردد، در حالی که در مورد آن بیان خاصی نرسیده باشد و مصداقی از یک حکم کلی نیز به شمار نرود و یا آنکه آن عمل صریحاً نهی شده باشد بدعت است. این تعریف متضمن این نکته است که اولاً بدعت شرعی مفهومی محدودتر از معنای لغوی دارد و ثانیاً بدعت عبارت است از نوآوری که به نام دین یا تغییر احکام دینی باشد. شاطبی (متوفی ۷۹۰) در الاعتصام (ج ۱، ص ۲۷-۲۸)، که موضوع آن بررسی همه جانبه مسئله بدعت است، بر همین دو نکته تأکید کرده است.

بدعت از منظر وهابیان

وهابیان از آن جهت که فکر متحجرانه و بسیط دارند درصدد برآمده اند تا مفهوم "بدعت" را توسعه داده و آن را شامل هر امری که حادث شده و در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نبوده است نیز بنمایند، و این کار را تحت عنوان حرص بر محافظت شریعت انجام می دهند؛ در حالی که نمی دانند با این عملکرد خود دین را از سهل و آسان بودن خارج کرده و مردم را در مشکلات بسیاری قرار می دهند. آنان گمان می کنند که برای هر امر شرعی باید نصی خاص از جانب شارع رسیده باشد، وگرنه داخل در مفهوم "بدعت" می شود. آنان گمان می کنند که شریعت اسلامی عقیم بوده و دربردارنده ضوابط عمومی و قوانین کلی نیست تا بتواند پاسخ گوی مصادیق حادث بوده و با شرایط زمان و مکان منطبق باشد.

در رأس این مکتب و تفکر، ابن تیمیه قرار دارد. شخصی که با این دیدگاه تنگ نظرانه تخم تفرقه و اختلاف را در بین مسلمین نشانده، و از این طریق مسلمانان موحد را به انواع تهمت ها متهم ساخت. با اینکه خودش قائل است به اینکه عادت بشر مربوط به عرف و طبیعت آنان است، و لذا اصل در آن حلیت و عدم منع است.

ابن تیمیه می گوید:

فالأصل فی العبادات لا یشرع منها إلا ما شرّعه الله، والأصل فی العادات لا یحظر منها إلا ما حظره الله.

اصل در عبادات آن است که چیزی به جز آنچه که خداوند تشریح کرده مشروع نباشد، و اصل در عادات آن است که چیزی جز آنچه که خداوند محظور و ممنوع کرده، ممنوع نباشد.

وهابیان و پیروان محمد بن عبدالوهاب، این عقیده و روش یعنی اتهام به دیگران را از بزرگشان ابن تیمیه به ارث برده و طوایف دیگر اسلامی را به جهت برخی اعمال، به بدعت گذاری و شرک و کفر متهم ساختند.

در "دائرة المعارف الاسلامیة" آمده است:

مفهوم کلمه (بدعت) پیشرفت داشته و مردم در مقابل آن دو دسته شده اند: برخی به طور بسته با آن برخورد می کنند، و گروهی نیز اهل تجدّدند. پیروان دسته اول به طور خاص حنابله می باشند که نماینده آنان امروزه وهابیانند. این گروه می گویند: بر هر مؤمنی واجب است که از رفتار و کردار پیشینیان پیروی کرده و از هر نوآوری بپرهیزد. دسته دوم خود را تسلیم محیط و حالات مختلف کرده اند. (دائرة المعارف الاسلامیة، ج ۳، ص ۴۵۶).

بدعت در قرآن و روایات

تمامی فرق اسلامی به پیروی از قرآن و سنت بدعت را حرام می دانند. قرآن کسانی را که بر خدا دروغ می بندند و جاهلان یا آگاهانه به اضلال مردم می پردازند و راه خدا را کج و بندگانش را گمراه می کنند از ستمکارترین افراد می شمارد. از آنان که دست نوشته های خود را دین خدا قلمداد می کنند؛ از کسانی که در راه برگرداندن مردم از عقائدشان می کوشند؛ از اهل کتابی که تلاش در بیراهه کشاندن مردم دارند از تفرقه افکنان در دین؛ از اختلاف پراکنان در مکتب و... نکوهش می کند.

پیروی از هوای نفس، کتمان حق، افتراء و... که در آیاتی از قرآن مذمت شده اند، در روایات به بدعت در دین تفسیر گردیده اند (عاملی، ج ۱۸، ص ۱۲۸).

البته در قرآن واژه بدعت به همین صورت نیامده بلکه از مشتقات آن استفاده شده است. مثلا در این آیه شریفه می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرُمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (مائده، ۸۷).

ای کسانی که ایمان آورده اید بر خود حرام نکنید آنچه که از طیبات خداوند بر شما حلال فرموده و از حدود الهی تجاوز نکنید که خدا متجاوزین را دوست نمی دارد.

این آیه درباره منع از بدعت در دین است و هر گونه تصرف در احکام را دشمنی با ساحت پروردگار و سرپیچی از دعوت پیامبر اسلام معرفی نموده و زیاده بر اینکه منافعی با غرض از تشریح دین و انحراف از طریقه مستقیم و از حکم خرد است، تشتت و تفرقه مسلمانان را نیز دربر خواهد داشت و جامعه را به رهبانیت و خودپرستی سوق می دهد. (داور پناه، ۱۳۷۵: ج ۱۱، ص: ۱۷۱).

در سنت، افزون بر زشت شماری این عمل و اشاره به خطرهای آن در دنیا و واپسین روز بدعتگزار گمراه و ملعون خوانده شده و تاکید گردیده که اعمال وی نیز پذیرفته نیست. فریقین از پیامبر گرامی اسلام نقل کرده اند که آن حضرت فرموده اند:

«هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی مسیرش به سوی آتش است».

در حدیثی دیگر امیرالمومنین علی (ع) می فرماید: بدترین مردم نزد خدا، رهبر ستمگری است که خودش گمراه و مایه گمراهی دیگران است که سنت پذیرفته را بمیراند و بدعت ترک شده را زنده گرداند.

و کدام ضربه بر پیکر دین خطرناک تر از بدعت؟ به فرموده حضرت امیر(ع)، چیزی همچون بدعت‌ها ویرانگر دین نیست. (بحارالانوار ج ۹۲، ص ۷۵).

عناصر و اقسام بدعت

سه عنصر اصلی موجب می‌شود که به حکمی بدعت اطلاق شود.

الف) نسبت حکم به خدا

مشركان روزی خدا را از پیش خود به دو قسم حلال و حرام تقسیم می‌کردند. خداوند آنان را چنین نکوهش می‌فرماید: (... قُلْ أَللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ: بگو: آیا خداوند به شما اجازه داده یا بر خدا افترا می‌بندید (و از پیش خود، حلال و حرام می‌کنید)؟! (یونس/ ۵۹). در آیه دیگر نیز چنین می‌فرماید: (وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لَتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ...: به دلیل دروغی که بر زبانان جاری می‌شود (و چیزی را مجاز و چیزی را ممنوع می‌کنید)، نگوئید: این حلال است و آن حرام، تا بر خدا افترا ببندید... (التحل/ ۱۱۶) آن چه را به دروغ وصف می‌کنید حلال و حرام نشمارید زیرا با این کار به خدا دروغ می‌بندید. مضمون هر دو آیه گواهی می‌دهد علت نکوهش این است که آنها تحلیل و تحریم را به خدا نسبت می‌دادند و اگر از پیش خود (بدون نسبت به خدا) روزی را به دو نوع تقسیم می‌کردند، یک امر شخصی حساب می‌شد و جای نکوهش نداشت؛ زیرا هر فردی حق دارد از غذایی بهره بگیرد و از غذای دیگر امساک کند، اما نسبت دادن حکم حلال و حرام به شریعت، امر دیگری است که نیازمند دلیل می‌باشد (ر.ک؛ البیاتی، ۱۳۸۷: ۷۷).

ب) اشاعه در میان مردم

هر گونه نوآوری در دین و تصرف در آن، در صورتی بدعت به شمار می‌رود که آن را در میان مردم گسترش دهد، خواه از طریق رفتار و گفتار، یا از طریق نگارش و رسانه‌ها و به عبارت دیگر، تا در میان مردم اشاعه ندهد، «بدعت» به معنی «نوآوری در دین» صدق نمی‌کند. به گواه اینکه عمل مشركان در تحلیل و تحریم روزهای خداوند، یک عمل شخصی و در خفا و پنهان نبود، بلکه مشركان قبلاً فکر را می‌آفریند و بعداً مردم را به آن دعوت می‌کردند و از این نظر، مستحق نکوهش و عذاب الهی شدند. همچنین راهبان اندیشه دنیاگریزی را پدید می‌آوردند و بعد آن را به طرق مختلف در میان مردم گسترش می‌دادند.

ج) نبود دلیل عام یا خاص

در احکام دینی هر نوآوری که از دو مصدر کتاب و سنت مایه نگیرد، بدعت است. هرگاه فردی اندیشه‌ای را به شریعت نسبت دهد که اصلاً اثری از آن در شریعت نیست؛ مانند روزه عید فطر و یا خصوصیتی را به شریعت نسبت دهد که در آن نیست؛ مانند اینکه بگوید: روزه را باید تا نیمه شب ادامه داد، هر دوی اینها بدعت است. از این بیان روشن می‌شود جواز، بلکه وجوب تمرین‌های نظامی و دستیابی به صنایع نوی دفاعی که جنبه بازدارندگی دارد، همگی داخل در سنت و از بدعت بیرون هستند؛ زیرا هرچند این گونه نوآوری‌های ویژه در کتاب و سنت وارد نشده، اما ضابطه کلی که در کتاب خدا هست، گواه بر مشروعیت این گونه نوآوری‌هاست (ر.ک؛ سبحانی، ۱۳۸۸: ۸۲-۸۳)، آنجا که می‌فرماید: (وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَنْطَعْتُمْ مِّنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ: هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها [= دشمنان] آماده سازید و (نیز) اسب‌های ورزیده (برای میدان نبرد)، تا به وسیله آن، دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید! (الأنفال/ ۶۰).

شرح حال ابن قیّم جوزیه

نام وی محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعد بن حریر زرعی دمشقی حنبلی است که به ابن قیّم جوزیه شهرت دارد. (ابن خلکان، بی تا) او را به اعتبار شغل پدرش که قیّم (مباشر و مسئول) مدرسه جوزیه بوده است ابن قیّم خوانده‌اند. (ابن رجب، ۱۴۲۵) ابن قیّم در ۶۹۱ ه.ق. به دنیا آمده است (ابن کثیر قرشی، ۱۴۰۸) و از دوران کودکی و نوجوانی وی چندان اطلاعی در دست نیست. در بیشتر کتب تراجم و طبقات معمولاً به هویت و شخصیت دینی و علمی او در روزگار پختگی و بلوغ فکری اشاره شده است. آنچه از مجموع نوشته‌های ابن قیّم و نیز از گفته‌های کوتاه و بلند دیگران درباره او حاصل می‌شود این است که دانش و آموخته‌های علمی وی آنگاه شکوفا و تکمیل شد که در اوج جوانی، یعنی در ۲۱ سالگی، به جمع شاگردان ابن تیمیه پیوست او در ۷۱۲ ه.ق. که ابن تیمیه از قاهره به دمشق باز آمد، به او پیوست و مدت ۱۶ سال، یعنی تا آخر عمر ابن تیمیه، ملازم او بود. (اثری حسینی، بی تا) در طول این مدت، ابن قیّم دو بار به دلیل برخی فتاوايش،

از جمله رد مسافرت به قصد زیارت قبر خلیل الله (علیه السلام) و غیر آن، به زندان افتاد. حتی بار دوم هم زمان با استادش ابن تیمیه در ۷۲۶ ه.ق. به زندان رفته است. (أحمد بن حنبل، ۱۴۲۰)

از میان اساتید وی ابن تیمیه را بدون شک می‌توان تأثیرگذارترین استاد وی به شمار آورد. زیرا ابن قیم در فقه و اعتقادات، شاگرد و تحت تأثیر اندیشه‌های او بوده است و قسمتی از کتاب الاربعین و المحصل و اکثر تصانیف خود ابن تیمیه را نزد وی خوانده است و در زیر نظر او تلاش و کوشش‌های خود را ادامه داد تا اینکه در تفسیر و حدیث و اصول فقه و کلام و فروع و ادبیات عرب یکی از علمای بزرگ عصر و زمان خود شد. (امینی، بی تا)

مطابق گزارش‌های تاریخی و آثار خود ابن قیم، وی حتی پس از مرگ استادش ابن تیمیه تا پایان عمر خود به ابن تیمیه و آرای او وفادار مانده است. ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «حب ابن تیمیه حدی بر او غلبه کرده بود که از اقوال او خارج نمی‌شد، بلکه همیشه او را یاری می‌کرد و فقط او بود که کتاب‌های ابن تیمیه را تهذیب و علوم او را منتشر کرد». (أندلسی، ۱۴۰۴) ابن حجر در جای دیگری گفته است: «اگر ابن تیمیه هیچ منقبتی نداشته باشد به جز شاگردش ابن قیم، همین بر بزرگی منزلت او کفایت می‌کند» (أصاری، ۱۴۱۴) و صفدی نیز گفته است «ابن تیمیه چون او خلف و پیروی نداشته است». (بخاری جعفی، ۱۴۲۲)

اکثر منابع برآنند که وی در ۱۳ رجب ۷۵۱ ه.ق. در ۶۰ سالگی از دنیا رفت و در مسجد جامع اموی و مسجد جراح بر جنازه او نماز خوانده شد و بعد از تشییع جنازه در باب الصغیر در کنار قبر مادرش دفن شد.

شرایط سیاسی دوران ابن قیم

ابن قیم در اواخر قرن هفتم و نیمه اول قرن هشتم هجری در شام می‌زیست. قرن هفتم، قرن هجوم ویانگر لشکریان مغول به جهان اسلام بود. درست سی و پنج سال پیش از تولد ابن قیم، یعنی در ۶۵۶ ق، بغداد به دست هلاکوخان سقوط کرد، المستعصم بالله آخرین خلیفه عباسی کشته شد و بدین ترتیب سلسله عباسی خاتمه یافت. (ابن کثیر، ۱۴۲۳، ج ۱۳: ص ۲۰۰). لشکر مغول در ۶۵۸ ق، برای توسعه فتوحات خود عزم دیار مصر و شام کرد اما در برابر مقاومت المظفر قطز، سلطان مصر، شکست خورد. (همان، ص ۲۲۰). المستعصر بالله برای احیای خلافت عباسی قیام کرد، حکومتی تشکیل داد، خود را خلیفه خواند و به نام خویش سکه نیز ضرب کرد امام هیچ گاه از اقتدار سیاسی و به ویژه، مشروعیت دینی کافی برخوردار نشد. جنگ‌های صلیبی نیز که دو بیست سال ادامه داشت، یک سال پیش از تولد ابن قیم خاتمه یافته بود. نزاع و درگیری بین ممالک اسلامی و حاکمان آن‌ها نیز از جمله ویژگی‌های سیاسی آن روزگار بود (همان، ص ۲۲۳).

این اوضاع سیاسی به هم ریخته آثار اجتماعی بسیار ناگواری در پی داشت. کساد تجارت، کمبود قوت و غذا، بیکاری، فقدان امنیت، فاصله طبقاتی شدید بین طبقات حاکم و مردم، شیوع رشوه خواری، دزدی، گرانی، قحطی و بیماری‌های کشنده از جمله آن آثار اجتماعی ناگوار بود که علی القاعده نمی‌توانست برای ابن قیم بی تأثیر باشند. از دیگر ویژگی‌های مهم روزگار ابن قیم، انحطاط و آشفتگی علمی و دینی بود. چه انحطاط سیاسی اجتماعی را عامل انحطاط علمی و دینی بدانیم و چه انحطاط علمی و دینی را عامل انحطاط سیاسی اجتماعی به شمار آوریم، در هر صورت، آنچه را نمی‌توان از نظر دور داشت، این است که جهان اسلام در این دوره از نظر علمی و دینی نیز به شدت آسیب دیده بود (همان، صص ۲۲۶، ۲۲۵).

پیدایش فرقه‌ها و مذاهب گوناگون دینی که عمدتاً از نگاه ابن قیم انحراف در صراط مستقیم به حساب می‌آمد، از جمله صوفیه و گرایش‌های رافضی، کشتن روافض و حمله به نصارا و یهود به اتهام همکاری با دشمنان اسلام (مغولان در حمله به جهان اسلام و مسیحیاندر جنگ‌های صلیبی)، سوختن منابع و کتاب‌خانه‌ها در آتش وحشیگری مغول‌ها، کشته شدن و یا آوارگی عالمان به دلیل فقدان امنیت و سختی معیشت، اختلاف بین علما که گاه باید با حضور نماینده‌ای از سوی حاکم وقت حل و فصل می‌شد، فساد امرا و سلاطین، شیوع محرمات و فسادهای اخلاقی در میان مردم از جمله: شیوع رشوه خواری، شراب خواری، غنا و موسیقی شیوع حیل شرعی، زنا، بد حیایی، اختلاط زن و مرد و تبرج زنان که به نظر ابن قیم ریشه همه بلاها و شرور است و از برگزین عوامل و اسباب نزول عقوبت فراگیر به شمار می‌رود، از مهم‌ترین نشانه‌های انحطاط اخلاقی و دینی در آن روزگار بود. این انحراف به قدری گسترده بود که نه تنها دامان مردم عادی بلکه دامان حاکمان و عالمان را نیز گرفته بود.

اما عواملی چند دست به دست هم داد تا اوضاع علمی شام، یعنی محیطی که ابن قیم در آن می‌زیست رو به بهبود نهد. سه عامل را در این شکوفایی علمی مؤثر دانسته‌اند: نخست آن که آثار علمی مهمی که در دارالخلافت جهان اسلام گرد آمده بود، در حمله مغول به بغداد از بین رفت و عالمان برای احیای میراث علمی به تلاش و رقابت پرداختند. دوم آن که عالمان سرزمین‌های دیگر اسلامی، مصر و شام را محلی امن تر احساس کردند و به آن دیار کوچ کردند، و سوم آن که برخی از حاکمان دست به تشویق و تشجیع عالمان زدند و از آن‌ها حمایت کردند. کثرت تألیفات، مدارس و حلقه‌های درس در آن محیط و در آن عصر نشانه خوبی برای این تحول است. با توجه به آنچه درباره اوضاع سیاسی، اجتماعی و دینی روزگار ابن قیم گفته شد پیش از آن که به سراغ آثار وی برویم، می‌توان به صورتی پیشینی حکم

کرد که ابن قیم علی القاعده نمی توانست نسبت به این اوضاع و شرایط و میراث آسیب دیده ای که بر جای مانده بود بی اعتنا باشد و آثار خود را در خلأ نگاشته باشد. مطالعه آثار ابن قیم نیز این مدعا را تأیید می کند، یعنی به روشنی نشان می دهند که اتفاقاً او بسیاری از آثار خود را هوشیارانه و به منظور بهبود بیماری های سیاسی، اجتماعی و دینی روزگار خود نگاشته است.

نمونه هایی از نقد بدعت از نظر ابن قیم

توسل به انبیا و اوصیای الاهی

او توسل به غیر خدا را بدعت و شرک می داند. زیرا به طور کلی توسل و واسطه قرار دادن غیر خدا را یکی از اقسام شرک به حساب آورده و می گوید:

یکی از اقسام شرک، شرک وساطت است و آن عبارت است از اینکه قصد و هدف شخص مشرک تعظیم الاهی باشد نه اهانت به خدا و بگوید من این واسطه ها را عبادت می کنم تا مرا به خدا نزدیک سازند و به خدا برسانند و آنها واسطه و شفیع بیستند. (ابن قیم، ج ۱، ص ۱۲۹)

او همچنین در تبیین توحید پیامبران می گوید: «در توحید پیامبران، غیر خدا از مخلوقات، حق و کالت و ولایت و شفاعت ندارند. در رفع حوائج، باز شدن گرفتاری ها و اجابت خواسته ها هیچ واسطه ای بین خدا و مخلوقات وجود ندارد». (ابن قیم، ج ۳، ص ۹۳۳)

او می گوید: «یکی از انواع شرک، طلب حاجت از مردگان و استغاثه و توجه کردن به آنهاست و این اصل شرک عالم است. زیرا عمل از میت قطع شده است و او مالک هیچ نفع و ضرری برای خودش نیست تا چه رسد به کسی که به آنها استغاثه می کند و از آنها طلب برآورده شدن حاجت ها را می کند». (همان: ج ۱، ص ۳۵۳)

بررسی و نقد

شرک و بدعت دانستن توسل ادعایی نامقبول است. زیرا اولاً، تمام مسلمانان بر جواز توسل به ذات و مقام و دعای پیامبران و صالحان در حال حیات آنها اتفاق نظر دارند. حتی برخی از خود سلفی گرایان نیز به این مطلب اقرار کرده اند. (حسینی آلوسی، ج ۳، ص ۲۹۴)

ثانیاً، موارد متعددی از سیره عملی صحابه نیز جواز توسل به ذات مقدس و مقام و منزلت و دعای پیامبر اسلام در حال حیات ایشان را اثبات می کند، چنانچه در روایتی عثمان بن حنیف می گوید نابینایی خدمت پیامبر آمد و گفت دعا کن خدا به من شفا دهد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود اگر بخواهی دعا می کنم و اگر می توانی صبر کن و آن بهتر است. نابینا گفت خدا را بخوان، دعا کن، در این موقع پیامبر فرمود وضوی نیکو بگیر و دو رکعت نماز بخوان و پس از آن چنین دعا کن: پروردگارا من از تو مسئلت می کنم و به سوی تو به پیامبر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) که پیامبر رحمت است روی می آورم. ای محمد! من به وسیله تو به پروردگرم رو آورده ام تا حاجتم را برآورده کند. پروردگارا! شفاعت او را در حق من بپذیر، ابن حنیف می گوید ما در محضر رسول خدا بودیم. طولی نکشید که این پیرمرد بر ما وارد شد. گویی اصلاً نابینا نبوده است. (احمد بن حنبل، ج ۲۸، ص ۴۸۰) ابن ماجه و ترمذی بعد از نقل این روایت درباره سند این حدیث می گویند: «این حدیث صحیح است».

همچنین بخاری در صحیح خود از انس بن مالک روایت کرده است که عمر بن خطاب در مواقع قحطی باران به عباس، عموی پیامبر، توسل می کرد و می گفت: «اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا فَتَسْقِينَا، وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا، قَالَ: فَيَسْقُونَ». (بخاری جعفی، ج ۲، ص ۲۹)

ثالثاً، خداوند متعال در قرآن، رسول گرامی اسلام را شریف ترین و گرامی ترین انسانی می داند که وجود او در میان مردم مایه مصونیت آنها از عذاب الاهی است و تصریح می کند که مادامی که او در میان مردم است، خدا آنها را با نزول عذاب مجازات نمی کند، چنانچه می فرماید: (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ)؛ (سوره انفال، آیه ۳۳) هرگز تا تو در میان آنها هستی خدا آنها را مجازات نمی کند، همچنان که ایشان را تا زمانی که طلب آمرزش می کنند عذاب نمی کند. به دلیل همین مقام قدسی پیامبر در پیش گاه خداوند است که دعای او رد نمی شود. لذا به گنهکاران دستور داده شده که به محضر پیامبر بروند و از او درخواست کنند که در حق آنها استغفار کند: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا)؛ (سوره نساء، آیه ۶۴) این آیه اختصاصی به زمان حیات رسول خدا ندارد و سیره عملی مسلمانان از عصر صحابه تا به امروز مؤید آن است. فراتر از این، حتی خودداری از طلب استغفار از پیامبر را نشانه نفاق می داند و می فرماید: (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُءُوسِهِمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ). (سوره منافقون، آیه ۵)

تبرک جستن به آثار انبیا و اولیای الاهی

از دیدگاه ابن قیم جوزیه، تبرک جستن به قبور و خاک اطراف قبور انبیا و اولیای الاهی بدعت، و در حکم جنگ با خدا و رسول خدا و دین خداست. او در این باره می‌گوید: «اگر هدف انسان از نماز خواندن در کنار قبور، تبرک جستن به وسیله نماز از آن بارگاه باشد این کار عین جنگ با خدا و رسول خدا و مخالفت ورزیدن با دین خداست و بدعت نهادن در دین است که خداوند به آن اذن نداده است». (ابن قیم، إغائة اللفهان من مصاید الشیطان، ج ۲، ص ۱۸۵)

ابن قیم از ابی الوفاء بن عقیل نقل کرده است که:

تعظیم و تکریم کنندگان قبور، که بر روی قبور چراغ روشن می‌کنند و آنها را می‌بوسند و از مردگان طلب حاجت می‌کنند و نوشته‌هایی برای آنها می‌نویسند و خاک قبر آنها را به عنوان تبرک برمی‌دارند و غیره، از نظر من کافر هستند و به لات و عزی اقتدا کرده‌اند. (همان، ج ۱، ص ۱۹۵)

او درباره روایاتی که در آنها تبرک به نام مقدس پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) مطرح شده است، مانند روایت «مَنْ وُلِدَ لَهُ مَوْلُودٌ فَسَمَّاهُ مُحَمَّدًا تَبَرُّكَأَ بِهِ كَانَهُ وَ الْوَلَدُأُ فِي الْجَنَّةِ» می‌گوید: «همه این روایات دروغ هستند».

بررسی و نقد

در نقد دیدگاه‌های ابن قیم جوزیه درباره تبرک جستن به آثار و قبور انبیا و اولیای الاهی باید گفت که اولاً، تبرک جستن به آثار انبیای الاهی از دیدگاه قرآن و سنت و سیره عملی صحابه امری جایز بلکه پسندیده است. زیرا خداوند علاوه بر آنکه در قرآن برخی اشخاصی، از جمله نوح، (سوره هود، آیه ۴۸) ابراهیم و فرزندش اسحاق، (سوره صافات، آیه ۱۱۳) عیسی، (سوره مریم، آیه ۳۱) و اهل بیت پیامبر (سوره هود، آیه ۷۳) را موصوف به برکت کرده است و همچنین از برخی زمان‌ها و مکان‌ها مانند مکه، (سوره آل عمران، آیه ۹۶) مقام ابراهیم، (سوره بقره، آیه ۱۲۵) مسجدالاقصی، (سوره اسراء، آیه ۱) شب قدر، (سوره دخان، آیه ۳) به عنوان مبارک یاد فرموده است، در ماجرای حضرت یوسف (علیه السلام) و شفا پیدا کردن آن حضرت را چنین نقل می‌کند: (أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأَنْتَوْنِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ)؛ (سوره یوسف، آیه ۹۳) (فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ الْفَأَاءَ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ). (سوره یوسف، آیه ۹۶)

ثانیاً؛ با مراجعه به روایات با طیف وسیعی از روایات مواجه می‌شویم که در آنها حضرت محمد و آل محمد را اشخاصی مبارک معرفی کرده‌اند. (بخاری جعفی، ج ۸، ص ۷۷) نیز عایشه می‌گوید: صحابه دائماً فرزندان خود را نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌آوردند تا پیامبر کام آنها را بردارد و مبارک گرداند. (احمد بن حنبل، ج ۴۲، ص ۵۰۸) حتی خود ابن قیم هم به این مطلب تصریح کرده است.

در روایات فراوانی وارد شده است که صحابه پیامبر به آب وضوی آن حضرت و موی شریف ایشان و کفش و ظروف (۹۹) و منبر آن حضرت بعد از رحلت ایشان تبرک می‌جسته‌اند. خود ابن قیم تصریح کرده است که ابوبکر بعد از رحلت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خودش را بر روی جنازه آن حضرت انداخت و پیشانی آن حضرت را بوسید. (ابن قیم، ج ۲، ص ۱۱۹).

در نکوهش بدعت و بدعت سازان

عایشه از پیغمبر (صلی الله علیه و سلم) روایت می‌کند که فرمود: «هر کس در امر ما چیزی پدید آرد که در آن نیست، مردود است». این حدیث را از چند طریق آورده‌اند.

عبدالله بن عمر از پیغمبر (صلی الله علیه و سلم) روایت می‌کند که فرمود: «هر کس از سنت من منحرف شود از من نیست». از عریاض^۱ بن ساریه روایت است که روزی پیغمبر (صلی الله علیه و سلم) پس از نماز صبح روی به ما کرد و موعظه بلیغ فرمود، آنچنانکه چشمها گریان و دلها لرزان گردید. یکی پرسید: یا رسول الله (صلی الله علیه و سلم) این موعظتی یادگاری بود، اکنون عهد و وصیت تو بر ما چیست؟ فرمود: «شما را وصیت می‌کنم به تقوای الهی، و حرف شنوی و فرمانبری (از حاکم) و لو از بنده ای حبشی باشد؛ و بدرستی که هر کس بعد از من بماند اختلاف فراوان خواهد دید؛ پس بر شما باد پیروی از سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت یافته بعد از من. به آن سنت چنگ بزنید و آن را محکم بگیرید. و بر شما باد دوری گزیدن از امور نو درآمد، که هر نو درآمدی بدعت است و هر بدعتی گمراهی است».

^۱ عریاض از مستضعفان اصحاب بود و از جمله کسانی است که آیه زیر درباره آنان نازل شد: (وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أُجِدُّ مَا أُحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ) [سوره توبه، آیه ۹۲]. «و (نیز) ایرادی نیست بر آنها که وقتی نزد تو آمدند که آنان را بر مرکبی (برای جهاد) سوار کنی، گفتی: مرکبی که شما را بر آن سوار کنم، ندارم» - مؤلف.

عبدالله بن محرز گوید: «از دین، سنت به سنت می کاهند همچنانکه ریسمان را قوت به قوت می گسلند». آورده اند که طاوس (یمانی) با پرسش نشسته بود، یکی از معتزله آمد و شروع به سخن گفتن کرد. طاوس انگشت در گوش نهاد و خطاب به پرسش گفت: تو نیز انگشت در گوش کن که از گفتار او چیزی نشنوی، که این دل ضعیف است. و مجدداً به تأکید گفت: پرسکم، گوش خود را محکم بگیر که نشنوی! و آن قدر حرف خود را تکرار نمود که آن متکلم برخاست و برفت (ابن جوزی، ۱۳۶۸: ۱۸).

عیسی بن علی ضبی گوید: مردی بود که همراه ما نزد ابراهیم (نخعی) رفت و آمد می کرد. به ابراهیم خبر رسید که او داخل عقیده «ارجاء» شده است. بدو گفت: از نزد ما که برخاستی دیگر برنگرد! به سفیان بن عیینه گفتند که فلان کس در «قدر» سخن می گوید، گفت: به مردم معرفی کنید، و از خدا برای من عافیت بطلبید. صالح مری گوید: من حاضر بودم که کسی نزد ابن سیرین آمد و در یکی از ابواب «قدر» سخن آغاز نمود. ابن سیرین گفت: تو از میان ما برخیزی یا ما برخیزیم؟

یکی از «اهل اهواء»^۱ به ایوب سختیانی گفت: کلمه ای برایت بگویم؟ ایوب گفت: نصف کلمه هم نمی خواهم بگویم! هم از ایوب نقل است که گفت: صاحب بدعت هر چه در کوشش بیفزاید، از خدا دورتر می شود.

سفیان ثوری گفته است: ابلیس بدعت را بیش از معصیت دوست دارد، زیرا معصیت قابل توبه است، و بدعت نیست. عبدالعزیز بن ابی داود متهم به «ارجاء» بود، آورده اند که سفیان بر جنازه او گذشت و بر او نماز نخواند. هم از قول سفیان ثوری آورده اند که هر کس از بدعت سازی حدیث شنید از آن حدیث (ولو راست باشد) سود نبرد، و هر کس با بدعت سازی مصافحه کرد یک رشته از اسلام را گسلانید. سلیمان تیمی در مرض موت بشدت می گریست، پرسیدند: چرا می گریی، آیا از ترس مرگ است؟ گفت: از مرگ نمی ترسم، از آن رو می گریم که روزی بر یک «قدری» گذشتم و به او سلام دادم از آن بیم دارم که خدا حساب آن سلام را از من بکشد.

از قول فضیل عیاض آورده اند که گفت: حذر کنید از کسی که با صاحب بدعتی نشسته است. هم از قول او آورده اند که: هر کس صاحب بدعتی را دوست بدارد، خداوند عملش را بی ارزش سازد و نور مسلمانی از دلش بیرون ببرد. و نیز همو گفته است: «هر گاه بدعت سازی را در راهی دیدی، راه خویش بگردان». و نیز گفته است: «خدا عمل صاحب بدعت را بالا نمی برد، و هر کس صاحب بدعتی را یاری کند در ویرانی اسلام شرکت کرده است». (همان: ۱۹).

مردی نزد فضیل گفت که هر کس دختر خود را به تبهکاری بدهد، قطع رحم کرده فضیل گفت: هر کس دخترش را به صاحب بدعتی بدهد قطع رحم کرده؛ و هر کس با صاحب بدعت نشسته، حکمت نصیبش نشده؛ و چون خدا کسی را خصم بدعتگران یابد امید آن دارم که گناهان او را بیامزد.

محمد بن نصر حارثی گوید: «هر کس به گفتار صاحب بدعتی گوش سپارد خداوند عصمت (ایمانی) از او بردارد، و به نفس خود واگذارش کند».

از قول لیث بن سعد آورده اند که گفت: هر گاه صاحب بدعتی را ببینم که بر آب راه می رود باز هم او را قبول ندارم. این سخن به شافعی رسید، گفت: لیث کوتاه آمده است، من اگر صاحب بدعتی را ببینم که در هوا پرواز می کند هم قبولش ندارم! از بشر بن حارث نقل است که گفت: «در بازار بودم خبر مرگ بشر مریسی را شنیدم، و اگر جای مناسب سجده بود، همان جا سجده شکر به جا می آوردم؛ حمد خدای را که جان مریسی را گرفت، شما نیز حمد خدا کنید!».

محمد بن سهل بخاری گوید: نزد «قربانی» بودیم، شروع کرد علیه اهل بدعت حرف زدن؛ یکی گفت: اگر حدیث می گفتی بیشتر خوش داشتیم، «قربانی» به خشم پاسخ داد: گفتار علیه اهل بدعت را از عبادت شصت ساله بیشتر دوست دارم.

اگر کسی بگوید که تو سنت را ستودی و بدعت را نکوهیدی، اما سنت چیست و بدعت کدام است؟ مگر نه اینکه هر بدعت سازی خود را پیرو سنت می پندارد؟ گوییم: سنت در لغت به معنی طریق است و شک نیست که اهل حدیث پیروان آثار رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و صحابه اش اهل سنت راستین اند، چون بر طریق هستند که در آن چیز نو درآمدی پیدا نشده، زیرا چیزهای نو در آمد بعد از پیغمبر و صحابه او پیدا شد؛ و بدعت عبارت است از امری که نبود و نو پدید شد وغالب آن است که با شریعت برخورد مخالف دارد و در آن می افزاید یا از آن می کاهد، و عموم پیشینیان، هر چیز نو پدید را ولو آنکه مخالف شریعت نبود یا در آن کم و زیاد نمی نمود خوش نداشتند و برای حفظ اصل اسلام - که پیروی رسول (صلی الله علیه وسلم) است - از هر بدعت سازی بیزار بودند ولو آن بدعت جایز بود. چنانکه زید بن ثابت در جواب ابوبکر و عمر که از او درخواستند به جمع آوری قرآن پردازد، گفت: چگونه به کاری می پردازید که پیغمبر (صلی الله علیه وسلم) نکرد؟

^۱ مقصود از «اهل اهواء» در اینجا پیروان گرایشهای کلامی و فرق غیر اهل حدیث است. -م.

گویند: سعد بن مالک (صحابی) شنید که کسی می گوید: «لبیک ذا المعارج»^۱. گفت: ما در زمان رسول الله (صلی الله علیه وسلم) چنین نمی گفتیم. به ابن مسعود گفته شد که عده ای بعد از نماز مغرب در مسجد می نشینند و یکی از آن میان می گوید: فلان تعداد الله اکبر بگویند و فلان تعداد سبحان الله بگویند و فلان عدد الحمد لله بگویند. و عبد الله بن مسعود مردی بود تندخوی؛ به میان آن جمع رفت و خود را معرفی نمود و گفت: به خدا که بدعت ظالمانه آورده اید که خویش را به اصحاب محمد (صلی الله علیه وسلم) فضیلت نهاده اید، بر طریق مستقیم باشید و چپ و راست نروید که به گمراهی دچار می شوید و از راه پُر دور می افتید.

آورده اند که کسی نزد ابراهیم نخعی آمد و گفت: دعا کن خدا مرا شفا بدهد. راوی گوید: دیدم که ابراهیم را آن سخن خوش نیامد و همه در چهره اش ناخشنودی از آن درخواست را ملاحظه کردند. آن گاه ابراهیم از سنت سخن گفت و حاضران را بدان ترغیب نمود و از آنچه مردم از خودشان تازه در آورده اند ابراز کراهت کرد و علیه آن حرف زد.

محمد بن ریان گوید: اصحاب حدیث نزد ذوالنون آمده درباره «وساوس و خطرات» پرسیدند، گفت: من درباره این چیزها سخن نمی گویم، راجع به نماز و حدیث از من سؤال کنید! و نیز محمد بن ریان گوید: موزه قرمز پوشیده بودم، ذوالنون به من گفت: فرزند، اینها را از پا بیرون کن که «شهرت» است^۲، پیغمبر (صلی الله علیه وسلم) این گونه نمی پوشید بلکه موزه ساده سیاه رنگ می پوشید.

گفتیم که صحابه رسول الله از هر بدعتی ولو بی اشکال بود حذر می کردند تا امری را که سابقه نداشته است، پدید نیآورده باشند. البته چیزهایی تازه پدید آمد که با شریعت برخوردی نداشت و چیزی را کم و زیاد نمی کرد، در انجام دادن آن اشکالی ندیدند. مثلاً مردم در ماه رمضان نماز (مستحبی) فراوان می خواندند و گاه به کسی اقتدا می نمودند. عمر چنین قرار داد که همه به ابی ابن کعب اقتدا کنند و چون جماعت ایشان را مشاهده کرد، گفت: چه بدعت نیکی است این! (چون اصل نماز جماعت مشروع است).

حسن (بصری) نیز درباره قصص گویی^۳ گفته است: «نعمت البدعة، کم من أخ یستفاد ودعوة مستجابة». یعنی: نیک بدعتی است، اجتماعی است که در آن دعاها مستجاب می شود و برادران دینی یافت می شوند که از ایشان بتوان استفاده کرد. و می دانیم که اصل وعظ کردن مشروع است، و اگر امر نو در آمد بر اصل مشروعی مستند شود نکوهیده نباشد اما اگر بدعت همچون متمم شریعت جلوه نماید در واقع مستلزم اعتقاد به ناقص بودن شریعت خواهد بود و چنانچه ضد شریعت باشد که دیگر بدتر است. از آنچه گفتیم روشن شد که اهل سنت پیروان سابقه اند و اهل بدعت پدید آوردندگان چیزهایی که نبوده و مستندی هم ندارد. لذا اهل بدعت روش و مذهب خویش را پنهان می دارند اما همچون متمم شریعت جلوه نماید در واقع مستلزم اعتقاد به ناقص بودن شریعت خواهد بود و چنانچه ضد شریعت باشد که دیگر بدتر است. از آنچه گفتیم روشن شد که اهل سنت پیروان سابقه اند و اهل بدعت پدید آوردندگان چیزهایی که نبوده و مستندی هم ندارد. لذا اهل بدعت روش و مذهب خویش را پنهان میدارند اما اهل سنت حرفشان آشکار است و مذهبشان واضح؛ و حسن عاقبت هم از آن ایشان است چنانکه از پیغمبر (صلی الله علیه وسلم) روایت است: «لَا يَزَالُ نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ حَتَّى يَأْتِيَهُمْ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ». [بخاری و مسلم]. یعنی: پیوسته از امت من گروهی ظاهر [آشکاره و غالب] باشند تا امر خدا در رسد و ایشان ظاهر باشند. این عده را به «اهل حدیث» تعبیر کرده اند.

در اقسام اهل بدعت

از ابوهریره روایت است که پیغمبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «بهود به هفتاد و یک یا هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند و همچنین نصاری؛ امت من نیز به هفتاد و سه فرقه شوند». [ترمذی این حدیث را صحیح گفته است]. مؤلف گوید: دنباله این حدیث چنانکه پیشتر آوردیم چنین است: «همه آنها در آتش اند الا یکی». پرسیدند: یا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آن کدام است؟ فرمود: «طریقه ای که من و اصحاب من بر آنیم». از انس بن مالک روایت است که پیغمبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «بنی اسرائیل به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند که همه هلاک شدند بجز یک فرقه. و امت من به هفتاد و فرقه تقسیم خواهد شد که هفتاد و یک فرقه هلاک می شود و یکی خلاص می یابد. پرسیدند: یا رسول الله، آن کدام فرقه است؟ فرمود: «جماعت». (ابن جوزی، ۱۳۶۸: ۲۹).

مؤلف گوید: اگر پرسیده شود که آیا این فرقه ها شناخته شده اند؟ در پاسخ گوییم: ما از اصل دسته دسته شدن و نیز دسته بندیهای اصلی اطلاع داریم و خود این دسته های اصلی به گروههای فرعی تقسیم شدند، هر چند ما بر اسامی و عقایدشان احاطه نداشته باشیم. آنچه

^۱ «معارج» به معنی جایگاههای عروج و صعود است، و «ذو المعارج» خداوند است. (رک: سورة معارج، آیه ۳). و آن صحابی از این جهت احتیاط می کرده که اسماء الله توقیفی است. -م.

^۲ «لباس شهرت»، یعنی پوششی که جلب توجه کند و انگشت نما و چشمگیر باشد، نهی شده است. رجوع کنید به باب دهم از همین کتاب. -م.

^۳ قصص گویی به معنی موعظه کردن، اخبار و حدیث گفتن، نقل و روایت داستانهای مذهبی، سخنوری و نقلی. قصص گوی را قاص و قصاص. (جمع: قصاص) گویند. -م.

از اصل فرقه ها به ما رسیده شش تاست^۱: حروریه، قدریه، جهمییه، مرجئه، رافضه و جبریه. بعضی اهل علم گفته اند که اصل فرقه ای ضاله همین شش تا هستند که هر یک به دوازده گروه تقسیم می شوند که جمعاً هفتاد و دو گروه شوند.

اما دوازده گروه حروریه [= خوارج] عبارت است از:

- ۱) ازرقیه: پیروان نافع بن ازرق که گفتند کسی را مؤمن نمی دانیم و غیر از همکیشان خود بقیه اهل قبله را کافر شمردند.
- ۲) اباضیه: پیروان عبدالله بن اباض - که همکیشان خود را مؤمن و جز آنان را منافق دانستند.
- ۳) ثعلبیه: منسوب به ثعلبه بن مشکان - که به قضا و قدر الهی قایل نبودند.
- ۴) حازمیه: یاران حازم بن علی - که گفتند نمی دانیم ایمان چیست، و همه خلق را معذور شمردند.
- ۵) خلفیه: یاران خلف خارجی - که گفتند هر زن یا مردی که ترک جهاد کند کافر است.
- ۶) مکرمیه: پیروان مکرم بن عبدالله عجلی - که گفتند جایز نیست کسی دیگری را لمس کند یا با او هم خوراک شود، چون پاک و نجس معلوم نیست مگر آنکه کسی توبه نماید و غسل کند.
- ۷) کنزیه: گفتند جایز نیست کسی مالش را [ظاهراً زکات مالش را] به احدی بدهد چرا که بسا مستحق نباشد بلکه باید در زمین گنجینه نهد تا صاحب حق پیدا شود^۲.

۸) شمراخیه: گفتند تماس زن بیگانه اشکالی ندارد چون زنان گل و سبزه اند^۳.

۹) اخنسیه: پیروان مردی به نام اخنس - گفتند به مرده بعد از مرگ ضرر و نفعی نمی رسد^۴.

۱۰) محکمیه: گفتند هر کس مخلوق را به داوری بپذیرد، کافر است^۵.

۱۱) معتزله از حروریه: گفتند که امر علی و معاویه بر ما مشتبه شد و از هر دو بیزار و برکناریم^۶.

۱۲) میمونیه - پیروان میمون بن خالد - گفتند امام جز به رضایت دوستان ما (خوارج) تعیین نشود.

اما دوازده گروه قدریه عبارتند از:

- ۱) احمریه - که معتقد بودند شرط عدل خدا این است که بندگان او مالک امور خود باشند و خدا مانع از معصیت بندگان شود.
- ۲) ثنویه - بر این پندار بودند که خیر از خدا و شر از ابلیس است.
- ۳) معتزله - قایل به مخلوق بودن قرآن بودند و منکر امکان رؤیت خدا^۷.
- ۴) کیسانیه^۸ - گفتند: نمی دانیم کارها از خداوند است یا بنده، و نمی دانیم که مردمان پس از مرگ به ثواب رسند یا عقاب.
- ۵) شیطانیه^۹ - گفتند: خدا شیطان را نیافریده است.
- ۶) شریکیه - گفتند: همه گناهان مقدر است الا کفر (که به اختیار است).
- ۷) وهمیه^{۱۰} - گفتند: کردار و گفتار آدمیان، و نیک و بد واقعیت ندارد.
- ۸) راوندیه^{۱۱} - گفتند: عمل به هر یک از کتابهای آسمانی حق است اعم از آنکه نسخ شده باشد یا نشده باشد.
- ۹) بتریه - گفتند هر که معصیت کند و توبه نماید توبه اش مقبول نیست.

^۱ آنچه ابن الجوزی در تقسیم فرق نوشته با کتب ملل و نحل تفاوتهای کلی و جزئی دارد که به ترجمه آنچه نوشته اکتفا شد و فقط به چند اشاره ضروری بسنده کردیم. -م-

^۲ عده کمی از شیعه امامیه راجع به خمس چنین عقیده ای داشته اند و می گفتند: باید سهم امام را دفن کرد تا خود حضرت بیاید و بیرون ببارد. -م-

^۳ در بعضی منابع متأخر، شمراخیه را از متصوفه دانسته و گفته اند که به فسق و فجور منسوبند. -م-

^۴ ظاهراً مراد این است که از لعنت یا رحمت فرستادن زندگان تغییری در وضع مردگان حاصل نمی شود. به نظر می آید که این فرقه از خوارج درباره گذشتگان اظهار رأی نمی کرده اند. -م-

^۵ باید دانست که خوارج نخستین را «محکمیه اولی» نامند. -م-

^۶ یعنی با علی یا معاویه جنگیدند (برخلاف آنان که در نهروان گرد آمدند و با علی جنگیدند).

^۷ اینان همان متکلمان معتزلی اند، پیروان واصل بن عطا. -م-

^۸ مصحح کتاب، «کیسانیه» مزبور را همان پیروان کیسان (مولای علی و شاگرد محمد حنیفه) دانسته که مأخذش معلوم نشد و به نظر درست نمی آید.

^۹ و «شیطانیه» فوق را پیروان «شیطان الطاق» مقصودش محمد بن نعمان «مؤمن الطاق» دانسته که باز معلوم نشد مأخذش چیست. در مورد «بتریه» مصحح بدرستی توضیح داده که پیروان حسن بن صالح و کثیر النوی مقلب به ابتر هستند، به گمان مترجم می شود تصور کرد که این دسته از زیدیه «قدریه» مذهب بوده اند. -م-

^{۱۰} مترجم شک دارد که یک فرقه مذهبی - کلامی به نام وهمیه بعینه وجود داشته است و گمان دارد که کسانی بی آنکه دارای وابستگی یا همبستگی فرقه ای باشند چنین اندیشه هایی داشته اند. به هر حال بعضی متأخرین، عقاید «وهمیه» را بتفصیل نوشته اند. (مثلاً رک؛ بستان السیاحه، شیروانی، چاپ ۱۳۱۵ ق. ص ۱۳۲-۱۳۱). -م-

^{۱۱} راوندیه - از غلات شیعه عباسیه اند. البته می شود تصور کرد که پیروان ابن راوندی معروف را هم «راوندیه» نامیده باشند. و خدا داناتر است. -م-

- ۱۰) ناکثیه- بر آن بودند که هر کس بیعت پیغمبر (صلی الله علیه وسلم) را شکسته گناهی نکرده.
- ۱۱) قاسطیه- دنیا طلبی را بر زهدورزی برتری نهادند.
- ۱۲) نظامیه- پیروان ابراهیم بن سيار نظام اند که گفت: هر کس خدا را «شیء» بنامد کافر شده است.
- اما دوازده فرقه جهمیه [اتباع جهم بن صفوان] عبارتند از:
- ۱) معطله- گفتند که هر چه و هم انسان بر آن واقع شود مخلوق است، و هر کس مدعی شود که خدا دیدنی است، کافر است.
 - ۲) مریسیه - پیروان بشر مریسی - گفتند: اکثر صفات خدا مخلوق است.
 - ۳) ملتزقه- گفتند که خدا به ذات خود در هر مکان هست.
 - ۴) واردیه - گفتند: هر کس پروردگارش را شناخت وارد آتش نمی شود، و هر کس وارد آتش شد بیرون شدن ندارد.
 - ۵) زنداقه- گفتند: هیچ کس نمی تواند برای خود پروردگاری اثبات نماید، زیرا اثبات به این است که با حواس ادراک شود، پس اگر به حواس ادراک شود خدا نیست و اگر به حواس ادراک نشود ثابت نیست.
 - ۶) حرقیه - گفتند کافر را آتش یک بار می سوزاند از آن پس به حالت سوخته می ماند بی آنکه گرمای آتش را حس کند.
 - ۷) مخلوقیه- گفتند قرآن مخلوق است.
 - ۸) فانیه- گفتند بهشت و دوزخ فنا شدنی است و بعضی شان گفتند بهشت و دوزخ هنوز آفریده نشده است.
 - ۹) مغیریه- راستگویی پیام آوران را انکار کردند و گفتند آنان فرمانروایان بوده اند.
 - ۱۰) واقفیه- گفتند ما نمی گوئیم که قرآن مخلوق است و نمی گوئیم مخلوق نیست.
 - ۱۱) قبرییه- عذاب قبر و شفاعت را منکرند.
 - ۱۲) لفظیه- گفتند آنچه از قرآن تلفظ کنیم مخلوق است.

اما دوازده گروه مرجئه عبارتند از:

- ۱) تارکیه- گفتند حقی که از خداوند بر بندگان فرض است ایمان است و بس؛ هر کس خدا را شناخت و ایمان آورد آزاد است که هر کار خواست بکند.
- ۲) سائبیه- گفتند خداوند خلقش را رها کرده تا هر کار می خواهد بکنند.
- ۳) راجیه- گفتند مطیع را مطیع و عاصی را عاصی نمی نامیم زیرا نمی دانیم نزد خدا مقام و عمل هر یک چیست؟
- ۴) شاکیه - گفتند طاعت از ایمان محسوب نمی شود.
- ۵) بیهسیه ۱ - منسوب به بیهس بن الهیصم- گفتند: ایمان یعنی علم؛ هر کس حلال را از حرام و حق را از باطل نشناسد کافر است.
- ۶) منقوصیه- گفتند ایمان کم و زیاد نمی شود.
- ۷) مستثنیه ۲ - استثناء [= ان شاء الله گفتن] را در ایمان نفی کردند.
- ۸) مشبهه - گوید: خدا را دستی است چون دست من و چشمی است چون چشم من.
- ۹) حشویه- همه احادیث را یکی دانند؛ و تارک نافله را چون تارک فریضه شمارند.
- ۱۰) ظاهریه - قیاس را نفی کرده اند.
- ۱۱) بدعیه ۳ - اولین گروهی اند که در این امت بدعت پدید آوردند.

اما دوازده گروه رافضه عبارتند از:

- ۱) علویه - گفتند: جبریل را سوی علی فرستاده بودند، به خطا نزد محمد (صلی الله علیه وسلم) رفت.
- ۲) امریه - گفتند علی شریک محمد (صلی الله علیه وسلم) بود در امر رسالت.
- ۳) شیعیه - گفتند علی وصی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و ولی امر بعد از اوست، و امت در بیعت کردن با علی کافر شدند.

^۱ بیهسیه از فرق خوارجند منسوب به ابو بیهس بن جابر (رک: مفاتیح العلوم خوارزمی، چاپ فان فلوتن، ص ۲۵).م.

^۲ در بعضی منابع آمده است: «از مرجئه اند و گویند: ما مؤمنیم ان شاء الله».م.

^۳ در تعلیقات دبستان مذاهب گردآوری رحیم رضا زاده ملک (ج ۲، ص ۸۳) چنین آمده است: «بدعیه، از مرجئه اند و گویند هر مشکل نو که در جهان پیدا می شود بی خواست و اراده خدای نیست، و هر پادشاه نو که پیدا می شود فرمانبرداری او باید کرد اگر چه گناه فرماید».م.

- ۴) اسحاقیه - گفتند رشته نبوت تا قیامت پیوسته است و هر کس علم اهل بیت را بداند «نبی» است.
- ۵) ناووسیه - گفتند علی افضل امت است و هر کس دیگری را بر او تفضیل دهد کافر است.
- ۶) امامیه - گفتند دنیا هرگز از امامی از نسل حسین خالی نباشد؛ امام را جبریل تعلیم میدهد؛ و پس از مرگ هر امامی یکی مثل او جایش را گرفته است.
- ۷) یزدیه - گفتند اولاد حسین بدکار یا نیکوکار باشند امام جماعت اند و هر جا یکی از اولاد حسین باشد، پیشنمازی دیگری جایز نیست.
- ۸) عباسیه: گفتند عباس برای خلافت از دیگران اولی^۱ بود.
- ۹) متناسخه - گفتند ارواح از بدنی به بدن دیگر می روند، هر کس نیکوکار بوده روحش داخل بدنی شده که در آن سعادت مند است و هر کس بدکار بوده، روحش داخل بدنی شده در سختی بکشد.
- ۱۰) رجعیه - گفتند علی و اصحابش به دنیا بر می گردند و از دشمنان خود انتقام می گیرند.
- ۱۱) لاعنیه - عثمان و طلحه و زبیر و معاویه و ابوموسی اشعری و عایشه را لعنت می کنند.
- ۱۲) متربصه - در زی پارسایان می زیستند و در هر دوره ای کسی را معین نموده «مهدی» این امت پنداشتند، و چون او مرد دیگری را به جایش نهادند.

اما دوازده گروه جبریه عبارتند از:

- ۱) مضطریه - گفتند آدمی را فعل نیست، همه از خداست.
- ۲) افعالیه - گفتند ما را فعل هست اما اختیاری نیست؛ ما چون چارپایانیم که با افسار کشیده می شوند.
- ۳) مفروغیه - گفتند همه چیز آفریده شده، اکنون چیزی آفریده نمی شود.
- ۴) نجاریه - پیروان حسین بن محمد النجار - پنداشتند که خدا به فعل خویش مردم را عذاب می کند نه به فعل ایشان.
- ۵) متأئیه - گفتند بین در دلت چه خطور می کند، هر آنچه خیر تشخیص میدهی همان کار انجام بده.
- ۶) کسبیه - گفتند بنده را از ثواب یا عقاب کسبی نیست.
- ۷) سابقیه - گفتند: هر که خواهد گو عمل کن و هر که خواهد گو عمل مکن که سعید ازلی را گناه زیان نرساند و شقی را نیکی سودی نرساند.

- ۸) حُبیه - گفتند هر کس جام محبت الهی را نوشید، عبادت و تکلیف از وی ساقط شد.
- ۹) خوفیه - گفتند هر کس را که دوستدار خداوند است در ننگجد که از او بهراسد که دوست از دوست نترسد.
- ۱۰) فکریه - گفتند هر کس را دانش افزوده گردد به همان اندازه از تکلیف عبادت کم شود.
- ۱۱) خسیه^۱ - گفتند دنیا میان آدمیزادگان بی کم و زیاد و برابر باید تقسیم شود که ارث پدرشان آدم است.
- ۱۲) معیه - گفتند فعل از ماست و استطاعت بهر ماست (ابن جوزی، ۱۳۶۸: ۳۱).

^۱ این کلمه معلوم نشد چیست. در تعلیقات دبستان مذاهب گردآوری رحیم رضا زاده ملک (ج ۲، ص ۸۹) می خوانیم: «حسبیه از جریه اند و گویند قسمت نیست در مالها، یعنی میراث نیست، «حسب» به معنی وقف است. - م.

نتیجه گیری

نتیجه سخن اینکه ابن قیم جوزیه یکی از مفتیان و بنیان‌گذاران اندیشه‌های تکفیری و تبدیعی و تشریکی است که هم در پیدایش افکار تکفیری و هم در ترویج آنها نقش بسزایی داشته است. وی در این زمینه کتب متعددی نوشته و تلاش‌های بسیاری انجام داده است. او سفر به قصد زیارت قبور انبیا و اولیای الهی، بناء و مسجد ساختن بر قبور، گنبد و بارگاه ساختن، روشن کردن چراغ بر روی قبور، طلب شفاعت، توسل، تبرک جستن به قبور انبیا، نذر و قسم برای آنها و غیره را اعمالی شرک آمیز و بدعت می‌داند که در حکم جنگ با خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است و مرتکبان آنها را بدعت‌گذار و مشرک و کافر پنداشته، در برخی موارد مانند زیارت قبور، طلب شفاعت از صاحبان قبور، طلب حاجت، تبرک جستن از آنها، پارچه کشیدن بر روی قبور، چراغ روشن کردن و مسجد ساختن بر روی قبور و غیره، با صراحت حکم به تکفیر و اباحه دماء و اموال و نوامیس فاعلان آنها داده است. چه بسا به دلیل همین اندیشه‌های تکفیری، ابن قیم جوزیه، نزد سلفی‌گرایان تکفیری، لقب «امام» گرفته است و کتاب‌های او نزد آنها از عزیزترین کتاب‌ها و منابع مورد اعتماد آنها شده است.

منابع و مراجع

- [۱] ابوالفتوح رازی، حسین بن علی. روض الجنان فی تفسیر القرآن. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی. ۱۴۰۸
- [۲] اسماعیل بن عمر بن کثیر القرشی أبوالفداء ابن کثیر، البدايه و النهايه، بیروت: مکتبه المعارف، ج ۱۳، ص ۲۰۰.
- [۳] البیاتی، جعفر. البدعه. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی. ۱۳۸۷.
- [۴] ابن جوزی، تلبیس ابلیس، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران ۱۳۶۸.
- [۵] النووی الدمشقی، أبی زکریا یحیی بن شرف. ریاض الصالحین. بیروت: دارالفکر. ۱۴۱۱.
- [۶] بغدادی، علاءالدین علی بن محمد. لباب التأویل فی معانی التنزیل. بیروت: دارالکتب العلمیه. ۱۴۱۵
- [۷] بکر بن عبدالله ابوزید، ابن القیم الجوزیه، حیاته و آثاره، الرياض: دار العاصمه، النشر الثاني، ۱۴۲۳، ص ۱۷۸.
- [۸] پاینده، ابوالقاسم. پیام رسول؛ ترجمه‌ای دیگر از نهج الفصاحه. قم: طلوع مهر. ۱۳۸۵.
- [۹] ثقفی تهرانی، محمد. تفسیر روان جاوید. تهران: انتشارات برهان. ۱۳۹۸
- [۱۰] حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد. تفسیر اثنی عشری. تهران: انتشارات میقات. ۱۳۶۳.
- [۱۱] راغب اصفهانی، حسین بن محمد. المفردات فی غریب القرآن. دمشق: دارالعلم. ۱۴۱۲.
- [۱۲] رضوانی، علی اصغر. شیعه‌شناسی و پاسخ به شبهات. تهران: نشر مشعر. ۱۳۸۴.
- [۱۳] زحیلی، وهبه بن مصطفی. تفسیر الوسط. دمشق: دار الفکر. ۱۴۲۲.
- [۱۴] سبحانی، جعفر. سیمای عقاید شیعه. تهران: نشر مشعر. ۱۳۸۶.
- [۱۵] سبزواری نجفی. محمد. الجدید فی تفسیر القرآن. بیروت: دارالتعارف للمطبوعات. ۱۴۰۶.
- [۱۶] شاذلی، سید قطب. فی ظلال القرآن. بیروت: دار الشروق. ۱۴۱۲.
- [۱۷] شاطبی، ابواسحاق. الإعتصام. بیروت: دارالمعرفه. ۱۴۲۰.
- [۱۸] طباطبائی، سید محمدحسین. المیزان فی تفسیر القرآن. ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی. قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. ۱۳۷۴.
- [۱۹] طبرسی، فضل بن حسن. مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن. تهران: انتشارات فراهانی. ۱۳۶۰.
- [۲۰] طبسی، نجم‌الدین. نماز تراویح سنت یا بدعت. قم: دلیل ما. ۱۳۵۸.
- [۲۱] طریحی، فخرالدین. مجمع البحرین. تهران: کتابفروشی مرتضوی. ۱۳۷۵.
- [۲۲] طبیب، سید عبدالحسین. اطیب البیان فی تفسیر القرآن. تهران: انتشارات اسلام. ۱۳۷۸.
- [۲۳] عسقلانی، احمد بن حجر. فتح الباری فی شرح صحیح البخاری. بیروت: دارالمعرفه بی تا.
- [۲۴] فخر رازی، ابوعبدالله محمد. مفاتیح الغیب. بیروت: دار احیاء التراث العربی. ۱۴۲۰.
- [۲۵] فراهیدی، خلیل بن احمد. العین. قم: انتشارات هجرت. ۱۴۱۰.
- [۲۶] قرضاوی، یوسف. سنت و بدعت. محمدابراهیم ساعدی رودی. تایباد: انتشارات سنت. ۱۳۸۱.
- [۲۷] مغنیه، محمدجواد. تفسیر الکاشف. تهران: دارالکتب الإسلامیه. ۱۴۲۴.